



دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی

«فقه ۳»

رشته تفسیر و علوم قرآن

کتاب اللقطة

درس ۷

استاد: حجت الاسلام والمسلمین ترابی

آموزشیار: آقای مصطفی عسگری

از جمله احکام عمومی لقطه، جواز دادن لقطه به حاکم شرع و سقوط وظیفه تعریف از عهده یابنده می باشد. در درس حاضر این مسأله و نظریه صاحب جواهر در مورد آن مطرح گردیده و مورد نقد قرار می گیرد. همچنین احکام لقیط از جمله مباحثی است که در احکام عمومی به آن پرداخته شده است. این بخش از احکام اختصاص به کودک پیدا شده و نیز هر طفلی دارد که خانواده او به سبب ناتوانی از نگهداری او رهاش کرده اند؛ موضوعی که با توجه به اهمیت آن در گذشته همواره از مسائل مورد توجه فقهی و حقوقی به شمار می رفت. در این درس با بررسی موضوع مذکور به احکام مرتبط با آن می پردازیم. احکامی که با توجه به موضوع آن، تفاوت زیادی با دیگر احکام اموال دارد.

متن درس

٨. و اما جواز دفع اللقطة الى الحاكم الشرعى و سقوط وجوب التعريف عن الملتقط بذلك فقد ذكر صاحب الجواهر فى توجيهه بانه ولى الغائب فى الحفظ بل قد يقال بوجوب القبول عليه لأنه معدّ لمصالح المسلمين.^١ و فيه: ان ولاية الحاكم مختصة بالموارد الذى لم يجعل الشارع فيه الولاية للغير فانه ولى من لا ولى له، و فى المقام قد جعلها للملتقط حيث جعل له الحق فى التصديق . اجل، لا بأس بدفع اللقطة اليه على ان تبقى امانة بيده و يستمر الملتقط بالتعريف طول السنة، و اذا انتهت و لم يجد المالك تخير بين الامور الثلاثة المتقدمة أو يوكّل ل الامر فى ذلك الى الحاكم.

٩. و اما ان المناسب دفع اللقطة - اذا اريد التصديق بها - الى خصوص الفقراء فباختبار ان المتبادر من مفهوم التصديق لزوم الفقر فى المتصدق عليه و لا أقلّ من الشك فى صدقه بدون ذلك فيلزم الاحتياط بعد عدم امكان التمسك بالاطلاق لأنه تمسك بى فى الشبهة المصداقية، و هو غير جائز.

١٠. و اما اعتبار الدفع الى الغير و عدم الاكتفاء باحتساب الملتقط اللقطة صدقة على نفسه فلان ظاهر طلب التصديق فى مثل صحيحة ابراهيم بن عمر المتقدمة فى الرقم ٢ هو المغايرة و انه تصديق على الغير.

٣- من احكام اللقيط

يجب اخذ الطفل الضائع اذا خيف عليه التلف و رعايته و الانفاق عليه سواء علم بتعمد اهله لنبذه عجزا عن تربيته او خوفا من الفضيحة او لغير ذلك أم علم بضياعه من اهله أم علم بهلاك اهله و بقاءه وحده أم جهل حاله . و لافرق فى ذلك بين كونه طفلا رضيعا او اكبر من ذلك ما دام هو بحاجة ماسة الى من يتكفل شؤنه . و الملتقط احق باللقيط من غيره الى ان يبلغ فان له الحق آنذاك فى ان يوالى من شاء بعد ان يرد على الملتقط كل ما انفق عليه. و المستند فى ذلك:

١- اما لزوم اخذ الطفل الضائع اذا خيف عليه التلف فلانه بعد كونه نفسا محترمة فالحفاظ عليه يكون واجبا بالضرورة. و اما عدم الفرق بين كون الطفل رضيعا او اكبر من ذلك فلعوم النكته المتقدمة.

٢- و اما ان الملتقط احق من غيره ما دام اللقيط لم يبلغ فلان الاسبقية نفسها تمنح صاحبها حقا بالسيرة العقلانية المضادة من خلال عدم ثبوت الردع عنها . هذا مضافا الى امكان استفادة ذلك من صحيحة عبد الرحمن العزمى عن ابي عبد الله عن ابيه عليهما السلام: «المنبوذ حر، فاذا كبر فان شاء توالى الى الذى التقطه و الا فليرد عليه النفقة و ليذهب فليوال من شاء»^٢ الدالة على لزوم رد النفقة بعد البلوغ اذا اراد ان يوالى الغير.

^١ . جواهر الكلام، ج ٣٨، ص ٣٦٨.

^٢ . وسائل الشريعة، ج ١٧، ص ٣٧١، الباب ٢٢ من أبواب اللقطة، الحديث ٣.

دفع لقطه به حاکم شرع

مطلب هشتم که به بررسی ادله آن خواهیم پرداخت. این است که اگر لقطه ای پیدا شد آیا می توان آن را به حاکم شرعی یا مجتهد داد و با این کار وجوب تعریف ساقط می شود یا نه.

استدلال صاحب جواهر

صاحب جواهر عقیده دارد که می توان لقطه را به حاکم شرع تحویل داد و وجوب تعریف هم با این کار ساقط می شود. زیرا حاکم شرع ولی غائب در حفظ مال اوست و واجب است که حاکم شرع لقطه را قبول کند؛ زیرا شارع حاکم شرع را برای حفظ مصلحت مسلمین تعیین کرده است و یکی از مصالح مسلمین هم این است که اگر مال مسلمانی پیدا شد و به دست حاکم شرع سپرده شد آن را قبول کند و حفظ نماید.

رد استدلال صاحب جواهر

استدلال صاحب جواهر صحیح نیست، زیرا حاکم شرع فقط ولی کسی یا چیزی است که ولی نداشته و شرع هم برای آن ولی مشخص نکرده باشد، اما در مواردی که شارع مقدس ولی را مشخص کرده است، حاکم شرع ولایت ندارد؛ در لقطه هم شارع مقدس ملتقط را ولی لقطه قرار داده است؛ چرا که حق صدقه دادن لقطه به ملتقط اعطاء شده است. بنابراین حاکم شرع ولایت ندارد.

البته ملتقط می تواند لقطه را به امانت نزد حاکم شرع قرار دهد،^۱ ولی سبب سقوط تعریف نمی شود و ملتقط باید در طول یک سال آن را تعریف کند و اگر صاحب مال پیدا نشد بین سه امری که سابقاً ذکر گردید و نیز اینکه حاکم شرع را در آن موارد وکیل قرار دهد مخیر است.

صدقه دادن لقطه فقط به فقراء

مطلب دیگری که به استدلال بر آن می پردازیم این است که وقتی ملتقط طبق احکام لقطه قسط صدقه دادن آن را دارد، باید آن را به فقیر صدقه بدهد نه به اغنيا. زیرا اولاً: متبادر از مفهوم تصدق. این است که «متصدق علیه» (کسی که صدقه به او داده می شود) فقیر باشد. یعنی وقتی گفته می شود «صدقه بده» آنچه به ذهن می آید این است که به فقیر صدقه بده (نه به غنی). ثانیاً: اگر هم تبادر را نپذیریم، حداقل این است که در صدق عنوان «صدقه» بدون قید فقر شک حاصل می شود. در این صورت، بنابر احتیاط، لازم است صدقه به فقیر داده شود. اشکال: در صورت شک در صدق عنوان، به اطلاق «تَصَدَّقَ» اخذ می کنیم؛ یعنی می گوئیم امر به تصدق مطلق است و قید فقر ندارد.

پس اگر به اغنيا هم صدقه دهیم عنوان «صدقه» صادق است و امثال امر شده است.

پاسخ: این عمل عبارت است از «تمسک به عموم اطلاق در شبهه مصداقيه»، و باطل است.

توضیح: دلیلی که حکم شرعی را بیان می کند، عبارت است از موضوع و محمول.

^۱. به دلیل اینکه حاکم شرع امین است

حمل محمول بر موضوع در صورتی است که موضوع محقق باشد. مثلاً در «اکرم العلماء» باید عالم محقق باشد تا وجوب اکرام بر او ثابت باشد.

در اینجا اگر شک کنیم که «زید» مصداق عالم است تا مشمول حکم باشد یا نه، نمی توان به عموم حکم اخذ کرد، زیرا حکم مذکور تنها بعد از احراز موضوع آن یعنی «عالم» مترتب می شود. در نتیجه خود حکم نمی تواند موضوع خود را اثبات نماید.

صدقه باید به غیر داده شود نه به خود ملتقط

آخرین بخش از استدلال بر احکام لقطه، درباره این حکم است که یابنده نمی تواند لقطه را به عنوان صدقه برای خودش بردارد و باید آن را به فقیر دیگری بدهد. استدلال: ادله ای که امر به تصدق کرده^۱ ظهور در این دارد که تصدق به غیر باید باشد.

تطبیق

۸. و اما جواز دفع اللقطة الى الحاكم الشرعی و سقوط وجوب التعریف عن الملتقط بذلک فقد ذکر صاحب الجواهر فی توجیهه بانه ولی الغائب فی الحفظ بل قد یقال بوجوب القبول علیه لأنه معدّ لمصالح المسلمین.^۲ نسبت به جواز دفع لقطه به حاکم شرع و ساقط شدن وجوب تعریف از ملتقط، صاحب جواهر به این نحو توجیه کرده که حاکم شرع، ولی غایب در حفظ اموال او می باشد؛ بلکه برخی گفته اند واجب است حاکم شرع قبول کند زیرا وی برای سامان دادن اموری که به مصلحت مسلمانان است حاکم گردیده است. و فیه: ان ولاية الحاكم مختصة بالموارد الذي لم يجعل الشارع فيه الولاية للغير فانه ولی من لا ولی له، و فی المقام قد جعلها للملتقط حيث جعل له الحق فی التصدق.

اجل، لا بأس بدفع اللقطة اليه على ان تبقى امانة بيده و يستمر الملتقط بالتعريف طول الس نة، و اذا انتهت و لم يجد المالك تخير بين الامور الثلاثة المتقدمة أو يوكل الامر فی ذلك الى الحاكم.

بر استدلال چنین اشکال می شود که ولایت حاکم اختصاص به موردی دارد که شارع در آن برای دیگری جعل ولایت نکرده باشد، زیرا حاکم شرع ولی کسی است که ولی ندارد. در بحث حاضر شارع به ملتقط ولایت داده، زیرا حق صدقه دادن را به او اعطا کرده است.

بله منعی ندارد که یابنده لقطه را به حاکم شرع بسپارد تا به صورت امانت در دست او باقی بماند و خودش تا یک سال به تعریف پردازد. با سرآمدن سال تعریف و نیافتن مالک لقطه، ملتقط بین تملک، صدقه، حفظ لقطه به نحو امانت یا واگذاری امر آن به حاکم شرع مخیر است.

۱. مثل صحیحہ ابراهیم بن عمر که در بحث شماره ۲ گذشت.

۲. جواهر الکلام، ج ۳۸، ص ۳۶۸. منظور از قد یقال، شهید ثانی در مسالک است.

۹. و اما ان المناسب دفع اللقطة - اذا اريد التصدق بها - الى خصوص الفقراء فباعثار ان المتبادر من مفهوم التصدق لزوم الفقر في المتصدق عليه و لا أقلّ من الشك في صدقه بدون ذلك فيلزم الاحتياط بعد عدم امكان التمسك بالاطلاق لأنه تمسك به في في الشبهة المصداقية، و هو غير جائز.

و اما اینکه حکم مناسب - در صورت تصمیم به صدقه دادن - وجوب صدقه به فقرا است، از این جهت است که متبادر به ذهن از عنوان صدقه، فقیر بودن شخصی است که به او صدقه می دهند؛ و اگر تبادری هم نباشد در صدق عنوان صدقه در صورت فقیر نبودن گیرنده آن شک وجود دارد و باید احتیاط کرد؛ زیرا در چنین موردی شک در مصداق داریم و تمسک به اطلاق در شبهه مصداقیه صحیح نمی باشد.

و اما اعتبار الدفع الى الغير و عدم الاكتفاء باحتساب الملتقط اللقطة صدقة على نفسه فلان ظاهر طلب التصدق في مثل صحيحة ابراهيم بن عمر المتقدمة في الرقم ۲ هو المغايرة و انه تصدق على الغير.

دلیل اینکه ملتقط باید لقطه را به عنوان صدقه به شخص دیگر بدهد و اگر آن را به عنوان صدقه برای خود بردارد، کافی نیست، همان صحیح ابراهیم بن عمر و امثال آن است که در آن امام (علیه السلام) به صدقه دادن امر کرده بود؛ زیرا آنچه از امر به صدقه دادن متبادر است این است که صدقه گیرنده غیر از صدقه دهنده باشد.

قول اول (صاحب جواهر): جایز است زیرا حاکم ولی غایب در حفظ اموال او است.

حتی در مسالک گفته شده که بر حاکم واجب است قبول کند.

دفع لقطه به حاکم شرع

قول دوم (مصنف): استدلال بر جواز صحیح نیست. زیرا ولایت حاکم در جایی است که شخص دیگری ولایت

ندارد ولی در اینجا ملتقط ولایت دارد. پس نمی تواند به حاکم بدهد به نحوی که وجوب تعریف ساقط شود. اما

امانت دادن آن به حاکم جایز است.

هنگام صدقه دادن لقطه، مناسب این است که فقط به فقراء داده شود.

متبادر از مفهوم تصدق، فقر متصدق علیه است.

زیرا

احتیاط، مستلزم این حکم است.

هنگام صدقه دادن لقطه، باید به دیگران داده شود نه به خودش:

زیرا ← ظاهر صحیح ابراهیم بن عمر، مغایرت است.

Sco1: ۱۸:۰۸

احکام عمومی لقیط

سومین موردی که در کتاب لقطه مطرح شده است احکام لقیط، است. اگر لقیط طفلی است که نمی تواند خود را حفظ کند و با رها کردن او خوف جانش می رود اخذ و نگهداری وی و انفاق بر او واجب است. فرقی نمی کند طفل واقعاً گم شده باشد که اصطلاحاً به آن «ضائع» می گویند و یا پدر و مادرش او را رها کرده و یا سر راه

گذاشته باشند. ممکن است علت سر راه گذاشتن او ناتوانی والدین در تربیت تأمین مخارج طفل باشد و یا این که نطفه او حرام بوده و نگهداری او موجب آبروریزی و فضاحت بوده است. یا ممکن است پدر و مادر طفل به سبب سیل و زلزله از بین رفته و طفل بدون صاحب مانده باشد. به هر دلیلی که طفل رها شده باشد و خوف از بین رفتن او از سرما یا حیوان درنده یا سوء استفاده دشمنان باشد، باید او را برداشت.

در این حکم فرقی بین شیرخوار و بزرگتر تا حدی که نتواند متکفل امور خود شود و احتیاج به مراقبت و نگهداری داشته باشد نیست، اگر صاحب طفل پیدا نشد کسی که او را یافته است بر نگهداری از او استحقاق بیشتری دارد تا این که آن طفل به بلوغ برسد.

زمانی که طفل بالغ شد می تواند تحت سرپرستی ملتقط باقی بماند یا ولایت و سرپرستی شخص دیگری را بپذیرد. در صورت بیرون رفتن از تحت سرپرستی ملتقط و پذیرفتن سرپرستی شخص دیگر، لقیط باید مخارجی را که ملتقط صرف او کرده است پردازد.

استدلال بر احکام لقیط

دلیل وجوب اخذ طفل گمشده

وجوب اخذ طفلی که خوف صدمه یا از بین رفتن او می رود واضح و روشن است. شارع مقدس حفظ نفس محترمه را - خصوصاً در سرزمین اسلامی - بالبداهه واجب کرده است.

اما علت این که در حکم به وجوب اخذ بین طفل شیرخوار و بزرگتر فوقی وجود ندارد. این است که در وجوب حفظ نفس محترمه فرقی بین آن دو نیست و حکم عام است.

سزاوارتر بودن ملتقط به گرفتن طفل نیز به دلیل این است که او پیشتر از همه طفل را یافته و او را برگرفته است. این احقیقت و سزاواری مطابق سیره عقلاست که شارع هم آن را امضا نموده است.

علاوه بر سیره عقلا روایت صحیحیه ای هم از امام صادق (علیه السلام) وارد شده که سزاوارتر بودن یابنده از آن استفاده می شود؛ زیرا امام (علیه السلام) در آن صحیحیه می فرماید: «چون طفل اخذ شده بالغ گردید می تواند ولایت ملتقط را بپذیرد یا تحت ولایت دیگری درآید؛ اگر ولایت شخص دیگری را پذیرفت باید مخارجی را که ملتقط صرف او کرده است به او پردازد.» تقریب دلالت به این بیان است که اگر ملتقط به سرپرستی و ولایت لقیط سزاوارتر نبود حق گرفتن مخارجی را که صرف پرورش کودک کرده بود نداشت.

تطبیق

۳- من احکام اللقیط

احکام طفل پیدا شده (لقیط)

يجب اخذ الطفل الضائع اذا خيف عليه التلف و رعايته و الانفاق عليه سواء علم بتعمد اهله لنبذه عجزا عن تربيته او خوفا من الفضيحة او غير ذلك أم علم بضياعه من اهله أم علم بهلاك اهله و بقائه وحده أم جهل حاله.

بر گرفتن طفلی که گم شده یا سر راه قرار داده شد اگر خوف از بین رفتن او باشد واجب است، رسیدگی به امور آن طفل و نفقه او نیز واجب است، خواه بدانیم که خانواده طفل در اثر فقر و تنگدستی و ناتوان بودن از تربیت

کردنش، یا به خاطر ترس از رسوایی یا امر دیگری او را سر راه گذاشته اند و یا اینکه بدانیم از خانواده اش جدا مانده و گم شده و یا آنان از بین رفته‌اند و او تنها مانده و یا وضع کودک بر ما معلوم نباشد. و لافرق فی ذلک بین کونه طفلا رضیعا او اکبر من ذلک ما دام هو بحاجة ماسة الی من یتکفل شئونه. و الملتقط احق باللقیط من غیره الی ان یبلغ فان له الحق آنذاک فی ان یوالی من شاء بعد ان یرد علی الملتقط کل ما انفق علیه.

در حکم وجوب فرقی در این نیست که لقیط، طفل شیرخوار یا بزرگتر باشد که به حافظ و متکفل نیاز دارد. ملتقط به نگهداری از لقیط تا زمان بلوغ او سزاوارتر از دیگران است و زمانی که طفل به حد بلوغ رسید می‌تواند به ولایت هر کسی که بخواهد در آید، به شرط اینکه مخارجی که ملتقط در طول نگهداری او پرداخته بازگرداند. و المستند فی ذلک:

دلیل احکام مذکور عبارت است از:

۱- اما لزوم اخذ الطفل الضائع اذا خیف علیه التلف فلانه بعد كونه نفسا محترمة فالحفاظ علیه یكون واجبا بالضرورة. وجوب اخذ طفل گمشده هنگامی که ترس از تلف شدن او وجود دارد به این دلیل است که جان‌ش حرمت دارد و وجوب نگهداری و محافظتش از بدیهیات است.

و اما عدم الفرق بین کون الطفل رضیعا او اکبر من ذلک فلعوم النکته المتقدمة. عمومیت نکته‌ای که گذشت (وجوب حفظ نفس محترمه) سبب می‌شود بین طفل شیرخوار و طفل بزرگتر در حکم مذکور تفاوتی نباشد.

۲- و اما ان الملتقط احق من غیره ما دام اللقیط لم یبلغ فلان الا سبقیة نفسها تمنح صاحبها حقا بالسیرة العقلانیة الممضاة من خلال عدم ثبوت الردع عنها.

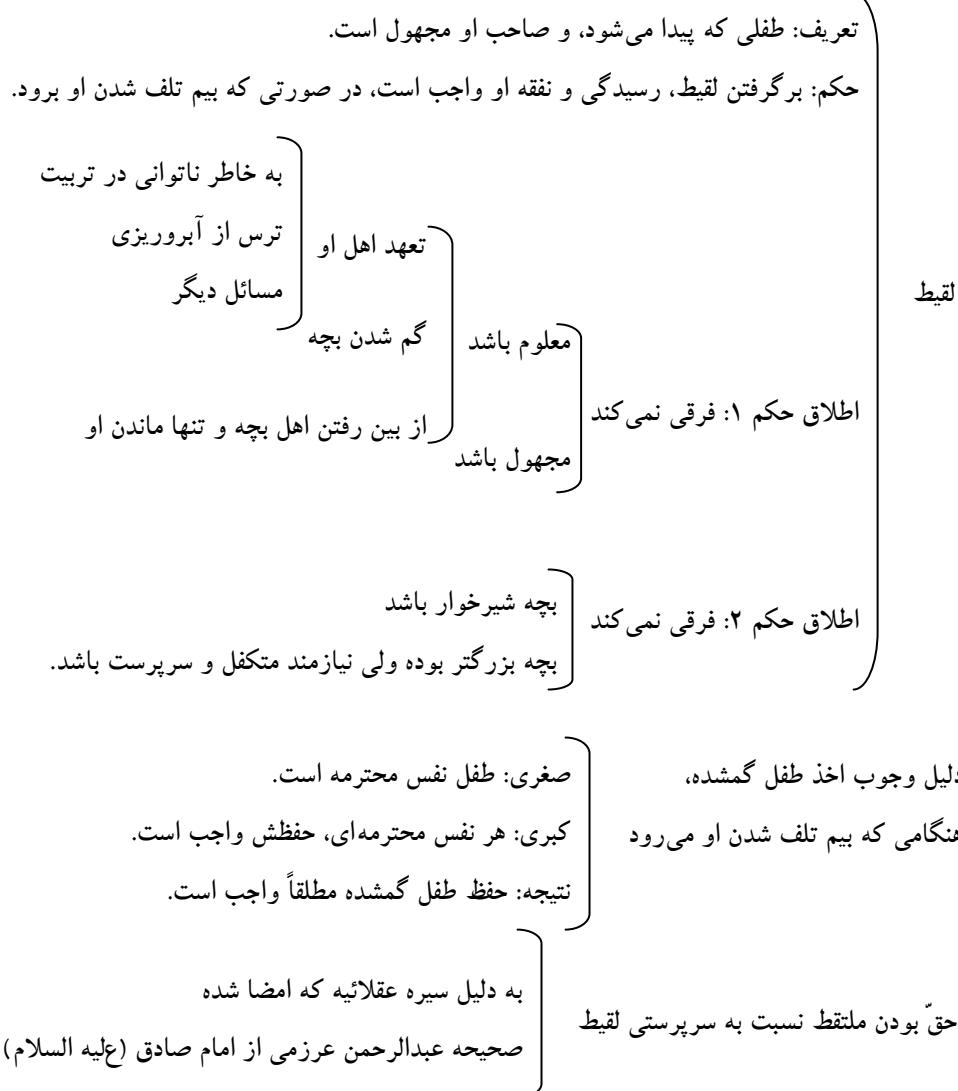
سزاوارتر بودن ملتقط بر سرپرستی لقیط تا زمان بلوغ او بنابر سیره عقلا است، زیرا عقلا به کسی که در اخذ لقیط مقدم به دیگران باشد چنین حقی قائل هستند. این سیره از سوی شارع ردع نشده پس می‌توان دریافت که مورد امضای او واقع شده است.

هذا مضافا الی امکان استفاده ذلک من صحیحة عبد الرحمن العزومی عن ابی عبد الله عن ابیه علیهما السلام : «المنبوذ حر، فاذا کبر فان شاء نوالی الی الذی التقطه و الا فلیرد علیه النفقة و لیذهب فلیوال من شاء»^۱ الدالة علی لزوم رد النفقة بعد البلوغ اذا اراد ان یوالی الغیر.

علاوه بر سیره می‌توان از صحیح عبد الرحمن عزومی نیز این مطلب را استفاده کرد، در آن روایت امام صادق (علیه السلام) از پدرش (علیه السلام) نقل می‌کند: «طفلی که رها شده حرّ است، هنگامی که بالغ شد می‌تواند ولایت کسی که او را پیدا کرده و پرورده بپذیرد و اگر نخواست باید مخارجی را که او برای بزرگ کردنش متحمل شده بپردازد و تحت ولایت دیگری درآید.»

^۱ . وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۷۱، الباب ۲۲ من أبواب اللقطة، الحدیث ۳.

این روایت بر لزوم برگرداندن نفقه پس از بلوغ دلالت دارد، هنگامی که طفل بالغ شده بخواهد تحت ولایت غیر ملتقط درآید.



Sco۲: ۲۹:۳۰

چکیده

۱. صاحب جواهر عقیده دارد حاکم شرع برای حفظ مال کسی که غایب است ولایت دارد بنابراین می‌توان لقطه را به او داد. در این صورت وظیفه تعریف از عهده یابنده ساقط می‌شود.
۲. مصنف معتقد است حاکم شرع ولی کسی یا چیزی است که شارع بر آن ولی نگمارده، اما ملتقط، ولی لقطه است و ولایت حاکم شرع بر آن صحیح نیست. بنابراین نمی‌توان لقطه را به حاکم داد تا تعریف از عهده یابنده ساقط شود. اما امانت دادن آن به حاکم جایز است.
۳. چون از مفهوم تصدق، فقر «متصدق علیه» متبادر می‌شود باید صدقه را به فقیر داد. در صورت شک در کفایت تصدق به اغنیا، احتیاط در پرداخت صدقه به فقراست.
۴. بکفایت تصدق به غنی نمی‌توان به اطلاق تمسک کرد؛ زیرا تمسک به اطلاق در شبهه مصداقیه جائز نیست.
۵. از ظاهر صحیح ابراهیم بن عمر فهمیده می‌شود که دهنده و گیرنده صدقه باید مغایر باشند، بنابراین یابنده نمی‌تواند لقطه را به عنوان صدقه برای خود بردارد.
۶. برگرفتن و سرپرستی و پرداخت مخارج طفل گمشده‌ای که خوف جانش می‌رود واجب است.
۷. در وجوب برگرفتن، بین طفل شیرخوار و بزرگتر از او تا زمانی که نتواند امور خود را متکفل گردد فرقی وجود ندارد.
۸. ملتقط در ولایت و سرپرستی لقیط تا بلوغ او سزاوارتر از دیگران است.
۹. در صورتی که لقیط از سرپرستی ملتقط خارج شده و ولایت شخص دیگر را بپذیرد، باید مخارج صرف شده توسط ملتقط را بپردازد.
۱۰. دلیل وجوب اخذ لقیط، وجوب حفظ نفس محترمه است. این نکته عام است و شامل طفل شیرخوار و بزرگتر نیز می‌شود.
۱۱. دلیل سزاوارتر بودن ملتقط بر دیگران در ولایت، سیره عقلا و امضای آن از سوی شارع و همچنین روایت عبدالرحمن عزمی است که بر بازگرداندن نفقه بعد از بلوغ - در صورتی که لقیط ولایت شخص دیگری را بپذیرد- دلالت دارد.